

چرا باز هم افکار معتزلیها را دنبال کرد؟

دکتر کبیر میری

09-01-15

یکعده دوستان از من پرسیده اند در صورتکه در مورد افغانستان و جهان مطالب زیاد وجود دارند که باید نوشته شوند؛ ولی خودت چرا باز هم در مورد اندیشه ای معتزلیها مینویسی؟ قبلاً از آنکه من برای دوستان دلایل خویش را تذکر دهم، که چرا بار دیگر در زمینه افکار معتزلیها مینویسم؛ باید یک نگاه مختصر به اهمیت بخشی از این افکار که در بین اعراب و حتی مسلمانان مدرن (آنها یکه به روند جهانی شدن مدرن باور دارند) انداخت. بررسی دقیق اعراب مدرن با افکار معتزلیها بیانگر آنست، که چگونه بخش خاصی از این افکار در دنیای مدرن عرب بکار گرفته می‌شود : قوانین، مواضع و باورهایکه در مجموع از رویدادهای دوران معاصر ناشی می‌شوند، با در نظر داشت جنبه ای خاص تاریخ فکری گذشته شالوده آنها ریخنه شده و مشروعیت پیدا می‌کند. گفتمان در زمینه افکار معتزلیها در بین اعراب مدرن بشکل ساده آن یک گفتمان حافظه است. (حافظه در اینجا بمفهوم پدیده اجتماعی بکار برده شده است.) گفتمان حافظه بمفهوم آنست، که در مورد میراث و فهم آن بحث همیشگی وجود دارد، این گفتمان در زمینه میراث یک بعدی نیست که در آن تنها نظریات و افکار گوناگون ناسازگار در مورد گذشته در برابر همیگر موضع گرفته اند، بلکه نظریات و دیدگاهای ناهمگونی جدید که ناشی از رویدادهای معاصر و برداشتهای مختلف از تکامل آینده جامعه نیز در مقابل همیگر در حال برخورد و تصادم قرار دارند. مفهوم جملات بالایی چنین است : افکار معتزلیها نه با خاطر زمان گذشته مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند، بلکه با خاطر تطبیق بخشی از این افکار در شرایط موجود موضوع و گفتمان امروز را تشکیل میدهند. Jan Assmann در کتاب خویش به اسم Religion با در نظر داشت افکار Maurice Halbwachs und kulturelles Gedächtnis از «حافظه جمعی» و بویژه در مورد گذشته چنین سخن رانده و مینویسد: " گذشته بوسیله خودش بوجود نمی‌آید، بلکه پیامد یک ساختار فرهنگی و نمایندگی؟؟ هست ؟ و همیش به وسیله ای انگیزه های بخصوص، توقعات، امید واریها و اهداف مشایعت شده و در چهارچوب زمان موجوده شکل می‌گرد." ¹ بگونه ای که در بالا تذکر داده شد مشغولیت اعراب مدرن با افکار معتزلیها تنها رو آوردن و یا بازگشت به عقب و ارزیابی و دست یافتن به آن نبوده، بلکه نگاه به آینده و طرح یک جهان بینی و همراه با آن امید واری به یک فکر نوین و عملی نمودن آن است. در این زمینه بررسی دقیق افکار معتزلیها از یک مفهوم

¹ Assmann Jan 2007: Das Kulturelle Gedächtnis, Verlag C.H. Beck ,S.88.

خاصی بر خور دار است، زیرا این بررسی، ارزیابی گستردۀ هسته اساسی فکر اسلامی را مورد هدف قرار داده، که با دید گاهی تاریخی اسلام ارتباط مستقیم دارد.

در قلمرو عام کلام فکر معتزلی برای مدرنیستهای اسلامی امروزی «کسانیکه به روند مدنی باور دارند» به گونه‌ای است که در ساحه‌ای فلسفه ابن رشد است: سمبول برای چیزیکه قرنهاي متمنادي از جانب حنبلی‌ها، اشاعره و فقهاء بگوشه راند و به آن و سیله، به فلسفه خردگرایی اسلامی بهتان کفر زده شده است. این میراث را دوباره به جریان انداختن در ماهیت امر به معنی توصل جستن به روند مدرنیت بوده، که دنیای غرب در آن نقش بر جسته را دارد.² پس از آنکه خاور اسلامی در اواسط قرن 19 به نظام مدنی جهانی سرمایه داری بو سیله نیروهای استعماری مدغم گردید، یک انگیزه بسیار قوی بین اعراب مدنی در مورد تجدّد و نوآوری از نوع اروپا یی آن بوجو د آمد. از دید من آگاهی از تفکر معتزلیها پیوستن و یا رسیدن به این تجدّد و نوآوری و یا بعبارت دیگر، رسیدن به روند مدرنیت را سهلتر می‌سازد، زیرا با وجود اختلاف زمانی میان تفکر معتزلیها و روند مدنی جهانی شده ای دوران معاصر؛ شباهتهای نظری خردگرایی، فرهنگ گفتمان، داشتن، ارا ده فردی و برخورد انتقادی داشتن به دین ولی نه منع کردن آن، آزادی دینی را مراعات نمودن؛ برخورد درست و عقلایی با دین است. معتزلیها در مجموع افکار شان چنین گرایشات را که در بالا از آنها تذکر دادیم، داشتند. ولی بد بختانه فقهای اسلامی تمام افکار و نظریات معتزلیها را خلاف دین اسلام تلقی نموده و مدنیت اسلام به این وسیله، ثروت نوآوری فکری و فرهنگی خویش را از دست داد. این مدنیت مدت بیش از 8 قرن است، که بجز از فتوحات نظامی و آنهم از طریق جهاد چیزی دیگری به جهانیان ارائه نکرده است.

انگیزه که مرا وادر ساخته تا افکار معتزلیها را بیشتر مورد بررسی و دقت قرار دهم؛ خردگرایی آنها هست. آنها اولین گروهی بو دند که؛ پرچم خرد انسانی را در پهلوی وحی آسمانی بر افراشتند. معتزلیها واقعیت آن زمان را بشکل دوگانه ای آن مبیینند – وحی آسمانی و خرد زمینی و یا انسانی³. این نخستین انگیزه بود، که مرا واداشت تا در پی اندیشهای معتزلیها بروم. خردگرایی یک اسلحه تعجب آور در روند مدرنیت است، که از جانب خودش ایجاد شده تا واقعیت امر را درک کند. سلطه خردگرایی بر پایه ای قانون مندی آن استوار است، که به شیوه خرگرایی علمی طبق برنامه مورد بررسی قرار گرفته و شناخته می‌شوند، شناخت این قانونمندی‌ها و نتایج از این پژوهش میتوانند باز دیگر مورد استفاده قرار گیرند، این مهم نیست که در پیرامون چی، بخارط چی، در کجا، همیش، بوسیله ای آن میتوان یک ارزش دلخواه، در عین زمان پویا و قانونمند، هدایت شده وضع را بوجود آورد. جهانی بو دن در این مفهوم، به معنی خردگرایی جهانشمول است، به این شکل از علوم طبیعی

² Vgl. Hildebrandt Thomas : 2007 Neo Mu, Tazilismus ? Leiden Boston S. 3.

³ Vgl. Amin Samir 1988: Eurocentrism. New York . S.44.

پیوند هارا با قوانین بر گشت نا پذیر بر قرار ساخته، که همیش موقعیت قانونی داشته، و این در نکته مخالف تغییرات مداوم موضع دارد، که همه روزه صورت میگرند⁴. معتزلیها بخاطر بر افراشتن پرچم خردگرایی انسانی در پهلوی و حی آسمانی در مدنیت اسلامی به اسم مدافعين خرد در اسلام شناخته شده اند⁵. ایجاد و گسترش فرهنگ گفتمان در مدنیت اسلامی انگیزه دیگریست برای من، که اندیشه های معتزلیها را مورد مطالعه بیشتر قرار دهم. معتزلیها در آنزمان این درک را داشتند، و یا در تماس با فرهنگ یونان کهن آنرا آموخته بودند تا اختلافات ذهنی و فکری در تمام ساحات علوم آنروزه را بخصوص اختلافات در زمینه مسایل دینی را از طریق جر و بحثهای لفظی حل نمایند. در حالیکه در شرایط موجود کنونی در هیچ کشور اسلامی نمیتوان در مورد دیگر اندیشه دینی بشکل علنی اظهار نظر کرد. به استناد تو هین به مقدسات و سنتهای دینی، علمای مذهبی و فقهای اسلامی به مردم اجازه نمیدهند تا در مورد دین بگونه ای دیگر باند یشنند. پس از بین بردن آثار معتزلیها توسط فقهای اسلامی در قرن 12 عیسوی اصطلاح «Theologie»، و یا علم کلام در مدنیت اسلامی تقریباً مفهومش را از دست داده است. علت آن در این واقعیت نهفته است، که کلام اندیشه متضاد را در زمیه مسایل دینی و یا مذهبی اجازه میدهد تا در مورش جر و بحث صورت گیرد، در صورتی که آرتودوکسی اسلامی «Orthodoxie» یعنی کسانیکه در دین اسلام قانونگذار اند، چیزیکه خلاف نظر شان باشد بحیث ضد شرع اجازه تبارز آنرا نمیدهند. معتزلیها فرهنگ تحمل دیگر اندیشه را داشتند، تیولوژی را بحیث «علم کلام» در عمل بکار میبردند؛ که این خود یکی از عوامل مهمی بود، که فقها بر ضد افکار معتزلیها برخاستند. من به این باورم، که معتزلیها با وجود آنکه 8 قرن پیش از امروز زندگی داشتند؛ پیشرفته تر از اکثریت مطلق کشورهایی به اصطلاح اسلامی در ساحات فکری و آزاد اندیشه زیست نموده اند. تفکر انسان مرکزی آنها را میتوان در این زمینه مثال آورد – معتزلیها به این نظر بودند، که انسان خودش مسئول و یا جوابگوی اعمالش هست(qadaria) (al) یعنی اراده آزاد، در حالیکه فقها و علمای دینی قبل از نوشته انسان را تعین شده وجبری میدانستند(al-jabaria) در رابطه اراده آزاد و سر نوشته تعین شده ای انسان، گفمانی میان معتزلیها و فقها وجود داشت، که فقها تا زمان کنونی قانع نیستند، و دلایل قانع کننده هم ندارند. با وجود آنکه معتزلیها پیش از دوران مدرن زندگی داشتند؛ اگر دید آنها با فرهنگ مدرن عصر کنونی مقایسه شود، دیده میشود که بین فرهنگ مدرن زمان ما و نظریات متعزلیها آنوقت شبا هست بسیار نزدیک وجود دارد. فرهنگ مدرن انسان مرکزی Subjektivitätsprinzip و یا anthropozentrische Weltsicht – به این معنا که انسان مرد/ وزن فاعل خود مختار هست و آزادی دارد، که تا به طبیعت پی برد و آنرا زیر سلطه در

⁴ Vgl. Schiel Tilman 1999: Moderner „Gartenstaat“ und Menschenrechte , S.7.

⁵ Richard C. Martin and Mark R. Woodward with Dwi S. Atmaja(1997) : Mu ,tazilism from Medieval School to Modern Symbol . Oxford.

آورده و بخاطر نیازهای انسانی در خدمت جامعه خویش قرار دهد. این چیزیست که در نکته مخالف جهان بینی Kosmologie قرار دارد – یعنی خدا مرکزی، به مفهوم دقیقتر آن، خداوند تمام اعمال انسان از روز نخست تعین نموده است. علمای دینی و فقهای اسلامی به دید و یا جهان بینی خدا مرکزی سخت پابندی دارند. به فرد بحیث انسان خود مختار و آزاد اندیش احترام و اهمیت قابل نیستند؛ و این خود با فرهنگ مدرن مو جوده جهان در تضاد قرار دارد در صور تیکه تفکر معتزلیها با فرهنگ دنیای مدرن شبا هست بسیار قریب دارد. معتزلیها به متون مقدس اسلامی «قرآن و احادیث پیغمبر» دید انتقادی داشتند، و حتی در بین آنها این نظر وجود داشت، که قرآن حرف خدا نیست بلکه بو سیله انسانها نوشته شده است. برای اکثریت مسلمانان آنروز این عقیده چیزی دیگر نبود بجز تو هین به دین اسلام. ابن رشد (تاریخ وفا تش 595 هجری مطابق 1198 میلادی) توانست خود را در موقعیت پیش آهنگ تفکر عربی اسلامی برساند. اهمیت اندیشه و یا تفکر ابن رشد در آن نهفته هست؛ که در الوبت خرد و یا عقل نسبت به وحی به تقدم خرد پابند بود. او به این عقیده بود، که بین واقعیت خرد و واقعیت وحی و یا ایمانی ارتباطی وجود ندارد؛ و هر دو را جدا از هم دیگر با ید درک نمود. اعراب آنزمان بو سیله آموزش از هیلینیزم و یا فرهنگ یونان کهن، توانستند مسیر مطالعه و پیداپیش فلسفه را در مدنیت اسلام نیز در یابند.

من در این نوشته در پاسخ یک تعداد از دوستان از تمام افکار معتزلیها نکات اساسی از آن اندیشه ها را بازگوی نمودم امید وارم برای خوانندگان تکرار نباشد. برای من سه نکته از مجموع نظریات و فلسفه معتزلیها بسیار مهم اند، که حتی در شرایط موجوده کنونی میتوان آنها را بکار برد:

1. خردگرایی که از اهمیت آن در بالا تشریح بعمل آمد.

2. گفتمان که بواسیله آن میتوان اختلافات فکری و نظریات نا همگون را از طریق بحث و مشاجرات لفظی از بین برد و یا حل نمود.

3. داشتن اراده آزاد یعنی اینکه هر انسان توانایی آنرا دارد، تا خود تصمیم گیرد که چه باید بکند و مسئول اعمالش خودش هست.

دوستانیکه در مورد نقش معتزلیها میخواهند بیشتر بدانند، میتوانند به آرشیف سایت گفتمان دموکراسی برای افغانستان مراجعه نمایند؛ من چندین مقاله در این زمینه نوشته ام بطور مثال – چرا مدنیت مسیحی یا اروپایی سکو لار شد ولی مدنیت اسلامی سکو لار نشد؟ نویسنده مقاله: «دکتر کبیر میری».

در این اوآخر مشاهده میشود، که تمایل به افکار معتزلیها در کشورهای اسلامی بیشتر و جدی تر شده و میتوانیم این مسئله را در کشور همسایه ای ما جمهوری اسلامی ایران بویژه در حلقات و محافل روشنفکران به اصطلاح دینی و یا مذهبی دقیقتر مورد بحث و بررسی قرار دهیم. عبدالکریم سروش که زمانی در جمهوری اسلامی ایران موقف بسیار عالی را دارا بود، هم اکنون به معتزلیها رو آورده

است. وی دریک گفت و گویی انتزنتی با متین غفاریان گفته است من : نومعترلی هستم . در این جا من یک یخش از آن گفت و گورا بخاطر فهم بیشتر خوانندگان از موضوع تذکر میدهم. پرسش متین غفاریان از دکتر عبدالکریم سروش .

آقای دکتر سروش ! مد تی است شنیده میشود که شما مشغول مطالعه روی آثار و اندیشه های معترلیون هستید. می خواستم چند و چون این ما جرا را بپرسم.
پاسخ دکتر سروش :

«من از مدت ها قبل از آنکه تجدید تجربه اعتزال را مطرح کنم بلکه قبل از آن بر این پژوهه می اندیشیدم و مایل بودم هم به لحاظ تاریخی و نقی و هم به لحاظ تحلیلی و عقلی در باره اندیشه معترلیان کار کنم . من به مكتب معترله احترام میگذارم و ارزش زیادی برای آنها قائلم . برای آنکه اولین گروهی بو دند که پرچم عقلانیت را در فرهنگ اسلام برافراشتند . متأسفانه آثار پیشروان مكتب اعتزال چندان بر جا نمانده است. ما آرای آنان را در آینه مخالفان شان میباییم و می بینیم . یعنی عموم محققان به کتابهای مخالفان معترل، یعنی اشعاره، مراجعه میکردند تا بدانند معترلیان چه می گفتند و چنانکه میدانید این راه محدودیتها را زیادی رابر حقوق تحمل میکند . خوشبختانه ظرف پنجاه سال اخیر و حتی نزدیکتر از آن طی ده سال گذشته – اکتشافات بسیار خوبی در یمن و پاره ای مناطق دیگر صورت گرفته و بعضی از آثار اصیل و اولیه معترلیان به دست آمده است و اکنون گروه محققین در دانشگاه آزاد برلین مشغول بررسی این کتابها و طبع آنها هستند. (...) من می کوشم که از تحقیقات آنها استفاده کنم بطور کلی در یچه ها و پنجره های فراوانی باز شده و محققان با راحتی و اطمینان بیشتری پا در این وادی می گذارند. من هم به سهم خودم – البته بیشتر در بعد تحلیلی – عقلی تاریخی – نقی می کوشم به آرای معترلیان بپردازم . من از همان زمان که مكتب اشعاری و آرای اشعاره را در تفسیر و کلام و اخلاق می خواندم و در س می دادم رفته رفته به معترل و تقابل آنها با اشعاره هم علاقه مند شدم . اینچنین بود که این پژوهه را بر گزیدم. البته علاقه ام دلیل دیگری هم داشت و آن همان طور که در جای دیگری هم گفته ام شکل مسئله سنت و تجد در ایران بود . مسئله سنت و تجدد در کشور ما به صورت مسئله ای عیوب در آمده است . همه از سنت و مدرنیته به منزله صندوق در بسته ای سخن می گویند و آنگاه می کوشند تشابه و تخلاف آنها را بیان کنند . این راه به نظر من با روش تحلیلی منافات دارد. در صندوق سنت و مدرنیته را باید گشود، اجزای آنها را باید بیرون آورد و ارتبا طی را که با یکدیگر دارند، نشان داد. این شکل سربسته سخن گفتن راه بجای نخواهد برداشتم بلکه به سنت و مدرنیته جان تازه ای ببخشم پژوهه مطالعه معترل را آغاز کردم معترل و مكتب شان که اجزای فربه سنت هستند و باز خوانی و بازاندیشی و نو کردن آرا و اندیشه های آنان و انتقاد از آن می تواند به دست آوردهای تازه ای منتهی شود و حقیقت راه استفاده سنت و راه خروج از سنت را توانم

به ما نشان دهد. من در پژوهه معتزله چنین استعدادی را می بینم و می کوشم از آنها بهره برداری کنم.»

عبدالکریم سروش، اردیبهشت 1387 مطابق ماه نور 1387.

در اینجا مسئله وضاحت دارد که سروش از باز نمودن سنت به مدرنیته و یا مدرنیتیت از افکار معتزلیها استفاده میکند با وجود آنکه گفته می شود ویا این گمان وجود دارد، که در ایران روند مدرن شدن برای بسیاری درک گردیده است. ولی گفتار سروش بر خلاف آن تصور را بیان میکند که هنوز هم مردم در ایران فهم درست از مدرن ندا رند. درک از روند مدرن شدن در ایران، طبق نظر سروش نیاز به گسترش افکار معتزله دارد. من در فوق تذکر دادم، که معتزلیها به متون مقدس اسلامی «قرآن و احادیث پیغمبر» دید انتقادی داشتند؛ بویژه در مورد قرآن می گفتند، که قرآن کلام و یا خرف خدا نیست بلکه بوسیله انسان نوشته شده و یا بوجود آمده است.

و می توان در این مورد از این نکته حرکت کرد، که سروش این تفکر معتزله را بگونه ای دیگری بیان نموده است. جا دارد تا بخشی از این تفکر را بطوریکه بیان شده انتقال داد.

www.drsoroush.com

عبدالکریم سروش

کلام محمد

دی 1386

گفتگو با دکتر عبدالکریم سروش در باره قرآن

میشل هوینک

برگردان: آصف نیکنام

محمد آفرینده ی قرآن است.

این اظهار نظریست که عبدالکریم سروش در مورد قرآن «کتاب مقدس» مسلمانان بیان نموده است.

این دید در متن کتاب اش «بسط تجربه نبوی» نوشته شده است. سروش می گوید این سخن، سخنی تازه نیست؛ بسیاری از اندیشمندان سده های میانه هم قبل از آن اشاره نموده اند. پرسش: چگونه می توان چیزی هم چون «وحی» را در جهان مدرن و رازدایی شده ی امروزی با معنا دید؟

جواب سروش: «وحی «الهام» است. این همان تجربه ای است که شاعران و عرفان دارند؛ هر چند پیغمبر این را در سطح بالاتری تجربه می کند. در روز گار مدرن، ما وحی را با استفاده از استعاره ی می فهمیم. چنانکه یکی از فیلسوفان مسلمان گفته است: وحی بالاترین درجه شعر است.

شعر ابزار معرفتی است که کارکردي متفاوت با علم و فلسفه دارد شاعر احساس می کند که منبعی خارجی به او الهام میکند؛ و چیزی در یافت کرده است. و شاعری، درست مانند وحی یک استعداد

قریحه است: شاعر می تواند افق های تازه ای را بروی مردم بگشاید؛ شاعر می تواند جهان را از منظري دیگر به آن ها بنمایاند.» پرسش: پس قرآن جنبه ای انساني و بشري دارد. اين يعني قرآن خطا پزير است؟

جواب سروش: «از ديدگا سنتي در وحي خطا راه ندارد. اما امروزه، مفسران بيشر و بيشر فكر مي کنند وحي در مسائل صرفاً ديني مانند صفات خداوند، حيات پس از مرگ و قواعد عبادت خطا پزير نیست. آن ها مي پزيرند که وحي مي تواند در مسائل که به اين جهان و جامعه انساني مربوط مي شوند، اشتبا ه کند. آن چه قرآن در باره ي وقایع تاریخي، سایر ادیان و سایر موضوعات عملی زمیني مي گوید، لزوماً نمي تواند درست باشد. اين مفسران اغلب استدلال میکنند که اين نوع خطاها در قرآن خدشه اي به نبوت پیامبر وارد نمي کند؛ چون پیامبر به سطح دانش مردم زمان خویش «فروند آمده است» و «به زبان زمان خویش» با آن ها سخن گفته است.

من ديد گاه دیگري دارم. من فکر نمي کنم که پیامبر «به زبان زمان خویش» سخن گفته باشد؛ در حالی که خود دانش و معرفتي دیگري داشته است. اين زبان خود او و دانش خود او بود و فکر نمي کنم دانش او از دانش مرم هم عصرش در باره ي زمين، كيهان و ژنتيك انسان ها بيشر بود ه است. و اين نكته خدشه اي هم به نبوت او وارد نمي کند چون پیامبر بود نه دانشمند يا مورخ».

باز هم پرسش ميشل هوبينك از دکتر سروش:
به نظر شما، قرآن محصول زمان خوش ديد. آيا اين سخن متضمن اين نيز هست که شخص پیامبر نقشي فعال و حتى تعبيين کننده در توليد اين متن داشته است؟

جواب سروش: «بنا به روایتي سنتي، پیامبر تنها وسیله بود؛ او پیامري را که از طریق جبرئیل به او نازل شده بود، منتقل می کرد. اما، به نظر من، پیامبر نقش محوري در توليد قرآن داشته است. استعاره ي شعر به توضیح این نکته کمک می کند. پیامبر درست مانند يك شاعر احساس می کند که نیروی بیرونی اورا در اختیار گرفته است اما در واقع - یا حتی بالا تر از آن: در همان حال - شخص پیامبر همه چیز است: آفریننده و تولید کننده. بحث در باره این که آیا این الهام از درون است یا از بیرون حقیقتاً این جا موضوعی ندارد، چون در سطح وحی تقاضا و میان درون و بیرون نیست.»

من در اين نوشته افکار سروش را مستقیماً از برنامه اي انتر نیتی اش نقل قول نمودم، چون او در ایران، افغانستان و شاید هم در تاجیکستان بیرون و طرفداران بسیار دارد. او پس از انقلاب تا يك زمانی مشاور آیت الله خمینی بود و در داخل ولايت فقيه از مقام و شهرت خوبی برخوردار بود. بعد از آنکه برایش واضح گشت که «دموکراسی اسلامی» چیزی دیگری نیست بجز از یک نوع «ملادراسی» که در آن ساختار فقهای اسلامی در پوشش دین در برابر مردم بیداد و ستمگری روا می

دارند ؛ از جمهوری اسلامی رو گردانیده و از آن فاصله گرفت . سروش در حالت کنونی خارج از ایران زندگی میکند. سروش با وجود آنکه خود را معتزلی نوین می داند، ولی تفاوت بسیار مهمی بین افکارا و معتزله وجود دارد که باید از بین برده شود. ولی تذکر ش در این جا لزومی ندارد. این را نباید نا دیده گرفت، که در سالهای اخیر بویژه پس از رو گردانیدنش از « دموکراسی اسلامی » در نوشته هایش گام های بجلو در روشنگری و اصلاحات دینی برداشته است. خوب خواهد شد که اگر پیروان وی نیز گام های در این مسیر بر دارند.

در اخیر تذکر این نکته را لازمی میدانم که، اگر من در مقالات گذشته ام در زمینه نظریات معتزلیها نوشته ام و یا در این مقاله بخشی از افکار سروش را که خودش را نو معتزلی می داند بیان نموده ام، منظورم دین زدایی نبوده بلکه، انتقاد از دین و اصلاحات در دین است ؛ و نه رد آن. انتقاد از دین، بخشی انتقاد از اجتماع را میسازد، که افغانستان در مبارزه بر ضد بنیادگرایی اسلامی نیاز شدید بدان دارد.